



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۳۰ آذر ۱۳۹۹

مصادف با: ۵ جمادی الاول ۱۴۴۲

موضوع جزئی: مسئله ۲۲- مستثنیات حرمت نظر و لمس - ادله استثناء - دلیل خاص: صحیحہ ابو حمزه ثمالی -

توضیح چند کلمه در روایت - تقریب استدلال

جلسه: ۵۶

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در بحث از ادله استثناء از حرمت نظر و لمس به دلیل خاص و روایت و صحیحہ ابی حمزه ثمالی رسیدیم. قبل از اینکه تقریب استدلال به این روایت و توضیح آن را ذکر کنم، تأکیداً نسبت به مطلبی که در جلسه گذشته گفته شد که چطور می شود در مورد معالجه هم به روایت استناد کنیم و هم به مسأله اضطرار، ضرر و آن ادله ای که ذکر شد.

نکته

در خصوص معالجه کسی مثل مرحوم آقای خویی فقط به روایت استناد می کند و می گوید به لاضرر و مسأله اضطرار نمی شود تمسک کرد، کسانی هم هستند که هم به روایت تمسک می کنند و هم به روایات اضطرار و هم به روایاتی مثل حدیث رفع و امثال آن، فرق اینها در این است که کأن آقای خویی معتقد است آنچه در این روایت گفته شده برخلاف قواعد عامه است؛ آنها می خواهند بگویند این مطابق قواعد عامه، (نه عامه به معنای عمومات و اطلاق)، باب اضطرار و ضرورت و امثال اینهاست. این تفاوتی است که از این جهت وجود دارد. ... این مسأله در اینجا هم می تواند مطرح شود؛ ... اضطرار هم همین است؛ در باب اضطرار و ضرورت هم همین است.

توضیح چند کلمه در روایت

عرض کردیم این روایت از نظر سندی صحیح محسوب می شود، لکن در مورد دلالت و معنای روایت چند مطلب را باید در اینجا ذکر کنیم.

۱. «أرفق»

یکی درباره کلمه «أرفق» در سؤال راوی است؛ اینکه سائل می گوید: «یکون الرجل أرفق بعلاجه من النساء»، أرفق یعنی چه؟ ظاهر این است که منظور از أرفق یعنی اینکه کأن اگر بخواهد طبیب زن این زن را معالجه کند، یک مشکل و حرجی در آن وجود دارد و اگر مرد او را معالجه کند، این مشکل و حرج نیست. لذا معنای أرفق این نیست که صرفاً معالجه مرد از معالجه زن راحت تر و سهل تر است؛ چون در اینجا به دو شکل می شود معنا کرد. یک وقت می گوئیم هم زن می تواند علاج کند و هم مرد؛ لکن معالجه مرد راحت تر است تا معالجه زن. اگر زن معالجه کند، مثلاً ممکن است یک مشکلی یا حرجی پیش آید؛ ولی کاری که این طبیب مرد می کند مشکلی در پی ندارد، مستلزم حرج نیست، اما کاری که طبیب زن می کند مستلزم یک حرج و مشقت و مشکلی است. أرفق به این معناست که طبیب مرد نسبت به طبیب زن از این جهت که علاجش موجب ضرر و حرج نیست، اما علاج زن موجب حرج و ضرر است أرفق است. پس صرف راحت تر بودن و سهل تر بودن، منظور نیست.

سؤال:

استاد: ابی حمزه ثمالی یک آدمی است که به محرّمات و محللات آشناست. ... کاملاً می‌داند؛ یعنی کأن مفروغ عنه گرفته اصل عدم جواز علاج توسط مرد را. منتهی با توجه به اینکه علاج مرد ارفق است. سؤال می‌کند آیا جایز است یا نه؟ ارفق است یعنی بی‌ضرر و بی‌خطر است. این بی‌دردسر عمل می‌کند؛ آن عملش دردسر دارد. ارفق بودن به این معناست، نه اینکه هر دو خوب عمل می‌کنند و خیلی خوب این کار را انجام می‌دهند و هیچ مشکلی هم پیش نمی‌آید؛ منتهی آن کمی راحت‌تر است. ... ما اجزای این روایت را باید با همدیگر هماهنگ معنا کنیم؛ ببینیم در مورد سایر اجزا مسأله چطور است. به قرینه آن اجزا، این بیشتر معلوم می‌شود.

۲. «اضطرت الیه»

دومین کلمه‌ای که باید معنا کرد، «اضطرت الیه» است. در ضمیر الیه چند احتمال می‌توانیم ذکر کنیم. سؤال که معلوم است؛ اما امام (ع) در مقام پاسخ می‌فرماید: «إذا اضطرت المرأة الیه»، یعنی إذا اضطرت المرأة الیه. باید ببینیم این اضطرار به چیست. دو احتمال در اینجا وجود دارد؛

یک احتمال این است که ضمیر الیه به علاج بخورد، یعنی إذا اضطرت المرأة الی العلاج. احتمال دوم اینکه ضمیر الیه به علاج الرجل متعلق شود؛ چون در صدر روایت فرمود «الرجل ارفق بعلاجه من النساء»، به علاج آن زن ارفق است. اینجا می‌توانیم بگوییم اضطرار به علاج پیدا کرده یا اضطرار به علاج رجل.

ظاهر جمله این است که اضطرار به علاج رجل است و نه به اصل علاج. آن مفروغ عنه است؛ یعنی چون اصل علاج برای او ضروری است، پس می‌تواند به طبیب مرد رجوع کند، از این باب که طبیب مرد ارفق است از طبیب زن. لذا رجوع به طبیب مرد برای او اضطراری شده است. این مخصوصاً با سؤال سائل که ارفق بعلاجه گفته سازگارتر است. یعنی هم از نظر معنایی و هم از نظر لفظی به نظر می‌رسد که این احتمال اولی است از اینکه ضمیر الیه را به اصل علاج بزنیم. از نظر لفظی به این دلیل که اصل علاج در متن روایت ذکر نشده که بگوییم این مستقیماً رجوع به آن می‌کند. علاج الرجل در عبارت هست، لذا این می‌تواند به آن رجوع کند و آن مرجع ضمیرش باشد. از نظر معنایی، کلمه ارفق که در روایت آمده و اینکه می‌گوید «یکون الرجل ارفق بعلاجه من النساء»، یعنی اصل معالجه و لزومش را کأن مفروغ عنه گرفته است. چون می‌گوید «بصیبتها البلاء فی جسدها إما کسر و إما جرح»، اما طبیب مرد ارفق است از طبیب زن. پس اصل علاج کأن امر لازمی شمرده شده ولی طبیب مرد بهتر از طبیب زن است. امام (ع) می‌فرماید که بله، اگر اضطرار به علاج الرجل پیدا کرد عیبی ندارد. یعنی گویا دو طبیب داریم، یک طبیب مرد و یک طبیب زن، ولی بین اینها در نوع معالجه تفاوت وجود دارد و این هم اضطرار به علاج دارد؛ امام (ع) می‌فرماید اگر ضرورت اقتضا کند می‌تواند نزد مرد برود.

۳. «فلیعالجها»

حضرت در اینجا فرموده: «فلیعالجها»؛ این هم روشن است که این امر دلالت بر لزوم ندارد، بلکه ترخیصی است که از امر در مقام توهم حظر استفاده شده است. چون سائل گمان می‌کرده که این محذور دارد و ممنوع است، امام (ع) فرموده‌اند انجام بده. لذا چون در مقام توهم حظر وارد شده، روشن است که لزوم از آن استفاده نمی‌شود بلکه این دلالت بر جواز می‌کند.

۴. «إن شاءت»

یعنی اگر زن خواست مراجعه کند به طبیب، معنایش این است که اگر هم نخواست می تواند رجوع نکند. در مورد این شأء دو احتمال وجود دارد؛

یک احتمال این است که اگر خواست علاج کند. طبق این احتمال اصلاً لزومی و ضرورتی برای رجوع به طبیب نبوده است. یعنی کأن مورد روایت حرج است و نه ضرر مهلك نفس؛ احتمال دیگر این که اگر دلش خواست می تواند رجوع کند به طبیب مرد، در جایی که حرجی باشد؛ می تواند مثلاً این حرج را تحمل کند و نرود سراغ پزشک مرد و سراغ پزشک زن برود. طبق احتمال اول این شأء مورد روایت را منحصر می کند به حرج. آن وقت دیگر رجوع به پزشک مرد یا مراجعه او لازم و ضروری نیست.

طبق احتمال دوم مورد روایت مربوط به جایی است که معالجه ضروری است؛ چون گاهی بیماری مریض به گونه ای است که اگر مراجعه نکند ضرری متوجه نفس یا عضو او می شود؛ یا باعث هلاکت او می شود یا اینکه عضوی از او قطع می شود؛ اینجا رجوع او به طبیب لزومی و الزامی است. اما گاهی ممکن است مراجعه به طبیب اساساً الزامی نباشد؛ چون اگر مراجعه نکند نهایتش این است که یک مشقت و حرجی که قابل تحمل نیست عادتاً برای او پیش می آید. لذا مراجعه به طبیب الزامی نیست؛ یعنی کأن بین این دو صورت فرق گذاشته اند؛ بین ضرر شدید و حرج. می گویند اگر ضرر شدید باشد، رجوع به طبیب الزامی است؛ اگر حرجی باشد، صرفاً رخصت در مراجعه دارد اما الزام نیست. در مقابل این مینا، بعضی معتقدند فرقی بین ضرر شدید و حرج نمی کند. به طور کلی هم ضرر شدید و هم حرج باعث الزام می شود؛ به عبارت دیگر ضرر شدید و حرج موجب عزیمت است و نه رخصت؛ می گویند هم در باب ضرر و هم در باب حرج الزام برای انسان پیش می آید به انجام یک کاری یا ترک یک کاری. بعضی معتقدند این صرفاً یک ترخیص است؛ اگر هم رجوع نکند اشکالی ندارد.

بر همین اساس، مرحوم حاج شیخ می گوید اساساً مورد این روایت مربوط به جایی است که لزوم مراجعه وجود ندارد؛ یعنی مورد روایت حرج است. یعنی یک مشقتی است که ولو تحمل آن عادتاً سخت است، اما حضرت فرموده اگر دلش خواست می تواند رجوع کند و اگر هم نخواست، تحمل کند و به طبیب مرد مراجعه نکند.

اما حق آن است که این شأء یعنی این شأء علاج الرجل؛ اگر علاج رجل را خواست می تواند مراجعه کند، اگر هم نخواست به طبیب زن رجوع می کند و به همین اکتفا می کند. اینطور نیست که مورد روایت منحصر به حرج باشد؛ می گوید حتی در صورت ضرر شدید هم اختیار با خود اوست، می تواند رجوع کند یا رجوع نکند.

سؤال:

استاد: اینجا در این شأء دو احتمال وجود دارد. این دو احتمال چیست؟ یکی اینکه بگوییم در صورتی که حرجی است و مشقت غیر قابل تحملی دارد، اگر خواست می تواند رجوع کند به طبیب؛ اگر هم نخواست رجوع نکند و تحمل کند. ... احتمال دوم اینکه نمی خواهد بگوید این شأء العلاج؛ این در واقع می خواهد بگوید این شأء علاج الرجل. اینها فرق می کند. اگر علاج مرد را خواست می تواند رجوع کند و الا می تواند به همان زن رجوع کند. فرق اینها این است که اگر احتمال اول منظور بود باید می گفت این شأء العلاج که این منحصر به حرج شود؛ چون حرج است و می تواند تحمل کند؛ یعنی رجوع به طبیب مرد نکند و پیش زن برود، از باب اینکه حرجی برای او پیش می آید و مشکلی ندارد. مرحوم حاج شیخ می خواهد بگوید اگر

حرج پیش آمد و حرجی بود، اینجا دیگر عزیمت ثابت نیست که بگوییم الا و لابد باید سراغ طبیب مرد برود، بلکه اگر خواست به مرد رجوع کند. خود اینکه می‌گوید اگر خواست می‌تواند رجوع کند و اگر نخواست رجوع نکند، این خودش شاهد بر این است که مورد روایت حرج است. حرف ما این است که اگر این شأءت العلاج در روایت آمده بود، حق با مرحوم حاج شیخ بود. ولی منظور این شأءت علاج الرجل است؛ یعنی اگر خواست می‌تواند رجوع به مرد کند، اگر نخواست می‌تواند رجوع نکند. ... حتی اگر ضرر هم باشد می‌تواند رجوع کند.

با توجه به این مطلب، معنای روایت این می‌شود که در صورتی که زنی بیمار باشد و طبیب مرد بهتر و ارفق از طبیب زن هست، به گونه‌ای که اگر به طبیب مرد رجوع نکند، برای او ضرر یا حرج پیش بیاید، حضرت می‌فرماید إذا اضطر الی علاج المرء، این هم با فرض ضرر می‌سازد و هم با فرض حرج. اضطرار که می‌گوییم یعنی چه حرجی باشد و چه ضرری باشد، زن می‌تواند به مرد رجوع کند. إذا اضطر الیه، اضطرار به طبیب مرد پیدا کند. اضطرار به طبیب مرد یا به این دلیل است که اگر به زن رجوع کند حرجی است یا ضرری است. حضرت فرموده «فلیعالجها»، آن طبیب مرد می‌تواند او را معالجه کند، «إن شاءت»، اگر این زن دلش بخواهد؛ اگر خودش خواست که این مرد او را معالجه کند. آن وقت اگر خودش خواست، یعنی الزامی برای معالجه ندارد. بله، این اگر خواست ظاهرش اعم است، با توجه به اینکه قبلش اضطرار هم شامل صورت حرج بود و هم شامل صورت ضرر. اینجا که می‌گوید ان شاءت، آیا هم صورت ضرر را می‌گیرد و هم صورت حرج را؟ یعنی آیا اصلاً می‌تواند او اختیار کند که تحمل ضرر کند و سراغ طبیب مرد نرود؟ آیا می‌تواند این کار را بکند؟

تقریب استدلال

استدلال به این روایت روشن است؛ وقتی امام (ع) اجازه رجوع به او را می‌دهد، معنایش آن است که او هم می‌تواند نظر کند. اولاً می‌گوید إن اضطر فلیعالجها، دیگر این روایت مشکل و محذوری که بعضی‌ها در مورد روایات باب اضطرار، قاعده لاضرر، حدیث رفع، مطرح می‌کردند دیگر مطرح نمی‌شود. آنجا اشکال این بود که اضطرار و ضرر و رفع ما اضطرؤا الیه نهایتش این است که این جواز را برای زن نسبت به مراجعه به مرد ثابت می‌کند؛ یعنی معرضیت خودش را برای نظر و لمس ثابت می‌کند، اما برای طبیب جواز نظر و لمس را ثابت نمی‌کند. گرچه ما به آن اشکالات جواب دادیم؛ به نظر ما اگر روی فهم عرفی از روایات باب اضطرار، قاعده لاضرر، حدیث رفع تکیه کنیم، متفاهم عرفی از اینها این است که طبیب هم برایش نظر و لمس جایز است. صرف نظر از این بحث، دیگر در مورد این روایت آن اشکالات را کسی نمی‌تواند مطرح کند؛ امام (ع) صریحاً و به وضوح جواز نظر و لمس توسط مرد را برای زن ثابت کرده‌اند.

سؤال:

استاد: می‌گوید یصیبها البلاء در جایی که لا یصلح النظر الیه. سؤال هم این است که «أ یصلح النظر الیها». اما در جواب امام (ع) فرموده یجوز النظر الیها، بلکه فرموده یعالجها. این علاج اعم از این است که محتاج و متوقف بر نظر باشد یا نباشد و متوقف بر لمس باشد یا نباشد؛ مخصوصاً که مسأله کسر و جرح مطرح شده ... کسر که به روشنی متوقف بر لمس است. جرح هم که بالاخره چون نوعاً مستلزم تب و بالا رفتن درجه حرارت است، به طور طبیعی نبض را باید اندازه بگیرند؛ اینها چیزهایی است که بالاخره وجود دارد. از تعبیر «فلیعالجها» این به وضوح قابل استفاده است.

«والحمد لله رب العالمین»